

ابن تومرت و موحدون
فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 9 - بهار 81

اونور یلدرم
ترجمه: دکتر وهاب ولی(*)

در این مقاله، هدف نه نگارش ((تاریخ موحدون))، بلکه توضیح فرایند ظهور یک رهبر دینی مورد نظر است که ابتدا با اندیشه اسلامی و بعد گرایش به مهدگرایی، در برابر یک امپراتوری قرار گرفت و سرانجام نظریه اش تا بجای گسترش یافت و پذیرفته شد که تشکیلاتی را که بنیاد نهاد به شکل یک امپراتوری نمود یافت. ابن تومرت خواه در آفریقای شمالی و خواه در تاریخ اسلام به عنوان شخصیتی انقلابی در جریان حوادث زمان قرار گرفت اما نه به گونه یک انسان استثنایی، بلکه با استفاده از شرایط زمان و نیز بحران اندیشه های اعتقادی، فعالیت خود را برای تبیین مرام و شعار خود - که در راس آن بیشتر مسائل اخلاقی قرار داشت - آغاز کرد و به انجام رساند. نهضت وی که برای ایجاد یک جامعه همسان و هماهنگ آغاز شده بود، بر اثر شرایط زمان، ماهیتی سیاسی به خود گرفت.

واژه های کلیدی: ابن تومرت، اسلام، موحد، آفریقای شمالی.

((بزرگ مرد قرن خود؛ کسی که اراده قرن خود را بر زبان آورد؛ کسی که به او گفته شد که این اراده چیست و او آن را به واقعیت رساند. آن چه او انجام داد، جوهر و قلب قرنش بود. او قرن خود را مشخص کرد.)) (1)

((به غیر از رهبران دینی که رهبری جنبش های اعتقادی را بر عهده داشتند، بربرها در واقع در هیچ یک از ادوار تاریخ نقشی مهم نداشته اند.)) (2)

برنارد لوئیس در مقاله خود تحت عنوان ((نهضت های سیاسی اسلام گرا)) مفهوم کلی سازمان اسلام را چنین توضیح می دهد:

برای یک فرد مسلمان ((دین و دولت)) وحدت و تکامل به وجود می آورد. این دو مفهوم بیازنگر مفاهیم جدا و یا جدا شونده نمی باشد. به همان ترتیب انسان که ساختاری مختلط به وجود می آورد، نمی تواند رفتار و عملکردش را با مشی و خطوطی قطعی و مسلم از یکدیگر جدا کرده، برخی را با دین و بعضی را نیز با دولت به هم ربط داده و نسبت دهد. (3)

این مفهوم در گفته های این شرق شناس بزرگ معاصر در طول تاریخ، تفکر بنیادین نهضت های اسلامی را بر پایه و بنیاد سیاست تشکیل داده است. از شکل نخستین جماعت و گروه سیاسی که از آغاز دوره اسلام به وجود آمد، تا انقلاب اسلامی ایران در 1979، جریاناتی که در راس آن ها حوادث و رویدادهای چینستان و افغانستان در 1990 قرار داشت، الگوهای جدیدی به وجود آمد که گسترش بیش تری یافت و ثابت نمود که در طول تاریخ 1500 ساله، چگونگی شکل و وجود چنین بینش هایی چندان مشخص نیست.

برای بهتر پی بردن به تحولات تاریخی که امروزه در مناطق مختلف جهان اسلام صورت می گیرد و از یک سابقه بسیار طولانی برخوردار است، لازم می باشد در ارتباط با موضوع مورد بحث، دیدگاه و زوایای سنت گرایانه را گسترش داده، توسعه تاریخی مهمی را در این راستا که شایان توجه و تصریح باشد، دوباره بررسی کنیم.

دوباره نهضت های بنیادین سیاسی اسلامی و پیامد نشو و نما آن در طول تاریخ اسلام و در راستای آرمان و هدفی که در فوق از آن سخن رفت، دیکمه چیان، دانشمند سیاسی امریکایی که بررسی های خود را درباره نهضت هایی که ریشه کاملاً دینی و مذهبی دارند، صورت می دهد، توالی عملکردهای متناسب با اندیشه های نظریه پردازان نهضت های اجتماعی را در توازی با دوره های بحرانی دانسته است.

علاوه بر آن، این دانشمندان، با توجه به ادوار پیوسته در چگالش و رکود این عملکردهای متوالی، در حد یک نظریه به موضوع نیز کمک می‌کند. با این همه، در راستای از قوه به فعل درآوردن نظریه، بی‌توجهی دیکمه چیان در بررسی‌هایش به توسعه تاریخی در سرزمین‌های افریقای شمالی به ویژه سرزمین‌های واقع در غرب مصر - با این که منطقه‌ای مساعد و مناسب است - در خور تأمل می‌باشد. (4)

بعد از انحطاط و زوال اقتدار دولت فاطمیان (909 - 1171م) در مغرب، این منطقه شاهد جریان‌ها و نهضت‌های بسیاری از نظر سیاسی و اجتماعی گردید. یکی از این جریان‌ها و فعالیت‌ها و شاید مهم‌ترین آن‌ها، تشکل سیاسی بربرها یعنی تشکیل و تأسیس دولت مرابطین (1056 - 1147م) بود که منجر به تشکیل یک امپراتوری گردید.

این تشکل از آغاز با پذیرش شاخه مالکی اسلام، موثرترین نهضت و جریان بربرها بود که مشروعیت پیدا کرد. دولتی که بدین ترتیب شکل گرفت، در اندک زمانی بخش اعظم ((مغرب)) را تحت نفوذ خود درآورد و تا آن سوی دریای مدیترانه گسترش پیدا کرد و تا شبه جزیره ایبری توسعه یافت. سقوط دولت مرابطین - که الگویی برای نهضت‌های بعدی شد - همانند ظهورش سریع بود، که سبب نابه‌سامانی سیاسی و خلا سازمانی در منطقه شد. به خصوص در دوران پایانی حاکمیت این دولت، برخی از جریان‌ها و حرکات سیاسی - اجتماعی به وجود آمد که گروه‌های انبوهی به دور آن جمع شدند. از این میان بروز نهضتی از بربریان بود که واکنشی درباره مفهوم اسلام از خود نشان داد که در اندک زمانی در تمامی ((مغرب))، نه تنها به عنوان حرکتی سیاسی، بلکه به عنوان یک تشکل و وحدت معنوی نمود پیدا کرد که در تاریخ سیاسی و اسلامی ((مغرب)) شایان توجه است.

در چارچوب این جریان که در تاریخ اسلام از آن به نام ((الموحدین)) و به اسپانیایی به عنوان ((المحدث Almohades)) () و به انگلیسی تحت نام ((یونیتاریان‌ها Unitarians)) () آمده است (1130 - 1269م)، این نهضت ادعای خود را به یک نهضت سیاسی عطف کرده و اقتدار سیاسی و نظامی خود را در کوتاه مدتی بر منطقه مسلط گردانید. این نهضت تحت رهبری ((ابن تومرت)) موفق به تشکیل دولتی گردید، که دین اسلام را با تعبیر و تفسیر اصلی و ارتدکسی پذیرفته بود. این نهضت همانند مرابطین شبه جزیره ایبری را تحت سلطه خود درآورد و به رغم اصول خشن خود، سرانجام گرفتار سرنوشتی همانند دولت‌های پیش و بعد از خود گردید. سردمداران این دولت، ضمن تشکل ادعاها، مسائل و اعمال خود، عناصری را که از آغاز برای خویش برگزیده و گرفته بودند، تغییر داده، خود را جدا و مجرد از بخش‌های دیگر جامعه قرار داده، سرانجام زمینه را برای سقوط آماده کردند.

در این بررسی که هدف از آن در میان‌گذار کردن گسترش اساس اندیشه‌های نهضت ((موحد)) است، به ویژه بر رهبر این جریان که ایدئولوژی نهضت را شکل داد و آن را وارد اندیشه‌ها و زندگی نمود، یعنی ((ابن تومرت)) تأکید خواهد شد.

هدف اساسی این مقاله، بررسی جریانی در منطقه‌ای از جهان اسلام در قرون میانه است که رهبران و حرکت‌ها و نهضت‌های دینی در آن، روز به روز بیش‌تر گسترش یافته و فزونی گرفت؛ هم‌چنین شناخت ((ابن تومرت)) به عنوان رهبری برجسته که نهضتی ایجاد کرد؛ نیز بررسی مقطعی مشخص از چگونگی نهضت‌های اسلامی که گسترش تاریخی یافته‌اند، می‌باشد.

چون در شخصیت ((ابن تومرت)) رهبر و سازمانده نهضت موحدین امکان مشاهده اوصاف بسیاری از رهبران پیش و بعد از وی وجود دارد، شخصیت و نظریه‌های وی از تمامی جنبه‌ها به عنوان کانون و مرکزیت، بررسی شده است. در این چارچوب هدف نگارش درباره تاریخ ((موحدین)) نیست، بلکه توضیح فرایند ظهور یک رهبر دینی است که ابتدا در برابر یک امپراتوری قرار گرفت و بعد نظریه‌اش تا جایی گسترش یافت و پذیرفته شد که جایگزین امپراتوری پیشین گردید.

((ابن تومرت)) خواه در افریقای شمالی و خواه در تاریخ اسلام به عنوان شخصیتی انقلابی در رأس حوادث زمان قرار گرفت. شخصیت وی با تعلیماتی که در اندلس و شرق نزدیک گرفت، ارتباط مستقیم دارد.

قرون یازدهم و دوازدهم میلادی در این دو منطقه به ویژه منطقه اخیر شاهد گسترش علوم

دینی و تئولوژیکی شدن اسلام زیر چتر مدارس که ترك های سلجوقی دا یر کرده بودند، گردید. احتمال دارد در طی مسافرت های مهمی که ((ابن تومرت)) به مناطق مورد اشاره نمود، با جریان های فکری در حال گسترش و موجود در شهرهای مکه، مدینه، اسکندریه و بغداد رویارو شده باشد.

اما از يك سو نیز در اسناد موجود، دلایلی که او را وادار به این مسافرت های خطرناک نموده باشد، روشن نشده است، و آن چه مورد دسترسی می باشد، فاقد اهمیت و اعتبار است. سفر ((ابن تومرت)) با هدف دینی در آن موقعیت که چنین مسائلی میان بربرها تا آن حد اعتبار و گسترش نیافته بود، سبب شد تا توجه مورخان که به بررسی مسائل تاریخی قرون مورد بحث می پرداختند، به وی معطوف گردد. (5) ((رشید باریه)) (6) در نوشته خود درباره حیات ((ابن تومرت)) می گوید:

شرق در هر دوره و زمانی مغربی ها را که دلبسته و علاقه مند به فرهنگ هستند، به خود جذب کرده است. ((ابن تومرت)) نیز احساسی سیرنابذیر نسبت به علم و دانش داشت و تحت تاثیر حیات روشنفکرانه شرق که مرکزیت علمی داشت، قرار گرفت و در این مسئله عادی و معمولی در واقع وی فردی استثنایی نبود. (7)

((ابن تومرت)) در فاصله سال های 1080 - 1130م یعنی دوران مورد بحث به هیچ وجه انسانی استثنایی نبود. با این همه در این بررسی مهم ترین پرسشی که تا کنون بی پاسخ مانده، این است که چه کسی و یا چه مسئله ای چنین جرات و جسارتی به ابن تومرت بخشید؟

در این مورد مورخان به این حدیث از حضرت پیامبر(ص): ((اطلب العلم و لو فی الصین)) (8) اشاره دارند. به عبارت دیگر در مورد رفتن ابن تومرت، این بربر متواضع و فروتن، ابتدا به اندلس و آن گاه شرق نزدیک، در پان چه که حضرت محمد(ص) فرموده بود، یعنی ((جستجوی علم و دانش)) و رسیدن به این واقعیت اتفاق نظر دارند. (9) برخی عقیده دارند ابن تومرت برای رشد فکری و علمی خود به این مسافرت رفت. (10)

با این همه، هیچ يك از آنان بر این عقیده نیستند که وی فردی بازرگان یا ماجراجو بود. او مسلمانان (و احتمالاً صوفی) بود که خود را وقف دین کرده است. اطلاعات زیادی در باره سفر ابن تومرت به اندلس در دست نیست، ولی مشخص است او با قاضی حمدین بن محمد حمدین، یکی از فقهای حنبلی که بعداً به آتش کشیدن احیاء العلوم کتاب مشهور غزالی را تشویق نمود، به طور قطع همکاری داشته است. (11)

چارلز آندره جولین (12) که فعالیت های ابن تومرت در اندلس را بررسی کرده است، با توجه به آخرین نوشته های وی، سعی در تثبیت آن نموده، می گوید: ((ابن تومرت در اندلس می باید با نوشته های ((ابن حزم)) یکی از علمای دینی اهل قرطبه، آشنا شده باشد.)) (13) در بررسی هایی که در مورد فعالیت های ابن تومرت در اندلس صورت گرفته، به این نتیجه رسیده اند که وی از برخی برداشت های ((مالکی))ها در آن موقعیت، ناخشنود بوده، اضافه شده وی به وابستگی خود بر اعتقادات سنتی، کم تر جای تردید باقی گذاشته است. هم چنین گفته شده است آن چه که ((ابن تومرت)) را از باورها، تعبیر و تفسیرهای ((مالکی))ها دلسرد و ناخشنود کرد، به آتش کشیدن آثار غزالی بود که در این مورد حتی ((مرابطین)) نسبت به آن تسامح نشان دادند.

ابن تومرت بعد از اندلس ابتدا در شرق در مدارس (به ویژه مدارس نظامیه) افکار و اندیشه های غزالی و اشعری را آزادانه بررسی کرد و به مراکز که این اندیشه ها مورد مناقشه و بررسی قرار می گرفت، گرایش یافت. نظام الملک وزیر بزرگ سلجوقیان در اوایل دوره حاکمیت آلب ارسلان نظریه های اشعری را - به رغم این که برخلاف برداشت های دینی دولت بود - با جمعآوری علمایی در مدارس نظامیه، بررسی و مطالعه کرد. این امر نشان داد وی به این اندیشه اهمیت داده و پشتیبانی از این اندیشه ها را به آشکار نشان می داد. (14)

در این دوره در شهرهای سلجوقی از معتزله گرفته تا اسماعیلیان، تمامی مدارس و مکتب های مذاهب، فعال بودند. هم چنان که از نوشته ((باریه)) درباره ((شرق)) که بیان کردیم برمیآید به رغم تمامی فشارهای واکنشی حنبلیان، شام و بغداد مهم ترین مراکز فرهنگی

بودند که تعلیمات و نظریه های اشعریان - به رغم فشارهای سرکوب گرایانه بعدی - در این دو شهر رواج داشت.

ابن تومرت که هوای روشنفکرانه این دو شهر را تنفس می کرد و با تعلیمات و نظریه های حقوق دانان مشهور و علمای دینی معروف آشنا شده بود، با مقایسه آن ها با اندیشه های برخی از فقهای مالکی که در اندلس با آن ها آشنا شده بود، به این نتیجه رسید که تعبیر و تفسیرهای آنان از سنت و قرآن، به دور از واقع بوده، با تأکید بر فروع دین، در نظریه ها و تعلیمات اسلامی راه خطا می پیمایند. (15)

ابن تومرت در بغداد تحت نظر متخصصان و فقیهان، بی آن که حتی توجه علمای مالکی قلمرو مرابطین را به خود جلب کند، درباره منابع حقوقی به بررسی و مطالعه پرداخت. علاوه بر آن، زمانی که در شرق بود، به اهمیت اجتهاد (16) که مرابطین ممنوع کرده بودند، پی برد و در آن بررسی و مطالعات لازم را به عمل آورد. (17)

بدین ترتیب از گفته های ((وینسنت کورنل)) (18) که گفته های آندره جولین را تکرار کرده است، می توان پی برد ابن تومرت پیش از آمدن به شرق، در اندلس با آثار ((ابن حزم)) و نیز مکاتب حزمیه آشنا شده بود. (19) به عبارت دیگر ابن تومرت پیش از آمدن به شرق آن چه در مدارس و مکتب های حقوقی ((مرابطین)) برای بهتر مفهوم شدن قرآن، سنت و اجماع (20) تعلیم داده می شد، یعنی شریعت اسلامی [را فرا گرفته بود و] جهت تطبیق و اجرای صحیح آن، در مطالعات منابع اصلی و اساسی، از طریق تقلیدی که مدام پی گرفته می شد، بدون واجستگی و انجام مقایسه ای، به نقد تفسیرهای عقلی آغاز کرده بود. (21)

تاریخ نگارانی که دوران مورد بحث را بررسی کرده اند، از عملکرد و نوشته های وی به این نتیجه رسیده اند که اندیشه های حقوقی وی، توازی بسیاری را با اندیشه و جوهر فکری ((ابن حزم)) نشان می دهد. با این همه خطا خواهد بود اگر گفته شود ابن تومرت فلسفه عمومی و کلی دین ((ابن حزم)) را چشم بسته و کورکورانه پذیرفته است.

هم ((ابن حزم)) و هم ((ابن تومرت)) به عنوان اصل و هنجاری، مخالف به کارگیری فقه برخلاف قرآن و سنت بودند. نیز مدافع استفاده از کلام بودند. آن ها، هم در مورد آزادی اراده و هم درباره شناخت و عمل به قرآن، سنت و اجماع اشتراک فکر داشتند. (22) با این همه نزدیک شدن ابن تومرت به طریق عمل به ((استنباط)) و تأویل، دست کم در اصول و در شیوه قیاس، از ((ابن حزم)) و دیگر دانشمندان ((علم ظاهری)) از استنتاج، بسیار علمی تر است. (23)

((وینسنت کورنل)) با هواداری از دیدگاه ((امام الحرمین)) دانشمند طرفدار اشعریان، در مورد مخالفت با جهل، شک و ظن و دیدگاه و برداشت های مخالف ((ابن تومرت)) در باره مسائل استنباط و تأویل، مشابهت هایی به دست آورده است. (24) با تمام این موارد می دانیم ((ابوبکر الشاشی)) استاد ((ابن تومرت))، شاگرد ((الجوینی)) بود.

به طور کلی هم مکتب ((اشعری)) و هم مکتب ((ظاهری)) در این بینش که ((ایمان و اطاعت منبع هر عالم و دانشمندی است))، با هم یکی هستند. در این یگانگی و پیوند، مشخص نیست که ابن تومرت، جوهر و اصل را در قرطبه از ((مکتب ظاهری)) به دست آورد یا در بغداد از اشعریان؟

آن چه ابن تومرت از ((مکتب ظاهری)) و ((اشعری)) فراگرفت، سبب شد نظر واقع بینانه اش را بر اصول کلام نهاده و ساختار فکری اسکولاستیک (مکتبی - مدرسه ای) به وجود آورد و زمینه امکان طرح و قرار دادن نظریه خود را در این چارچوب فراهم کند.

جدا از تمامی این ها، وی از آن چه از مکتب ((اشعری)) گرفت، و ((انسان انگاری خدا)) یعنی آغاز کردن به راه، از طریق توضیحی که در قرآن آمده، به این نتیجه رسید که: ((خداوند روی تخت و بارگاهش نشسته، انسان ها را می بیند و گفته هایشان را می شنود.))

می توان به ((جوهر توحید)) که مردود دانستن قطعی ((انسان انگاری خدا (تجسیم) است، دست یافت، که همین نیز سرچشمه اصلی نظریه ((ابن تومرت)) (25) برای مخالفت با انسان انگاری خدا گردید؛ که در اسلام و یهود موجود است. دادن ویژگی های انسان به خدا، مخالف یکتاگرایی و معنویت این ادیان است. به عبارت دیگر به معنی شریک قائل شدن

برای خدا است. بی تردید به رغم این که ابن تومرت از طرف فقهای مرابطون در اسپانیا همواره مورد موعظه، پند و اندرز قرار گرفته بود، بسیار ساده و راحت پذیرفته بود که ((تجسیم)) از ویژگی های اساسی و بنیادین مکتب های فکری ((مالکی))ها است. در مورد تکوین و جمعآوری اطلاعات از جانب ابن تومرت، لوتور نو با اتکا و استناد به نوشته های او، آن را چنین ارزشیابی کرده است:

ابن تومرت دیده ها و شنیده های مدام خود در شرق را با آن چه که در مغرب وجود داشت، به ویژه عارضی، سطحی و نیز کلیشه ای بودن آن چه که در مراکش بود، مقایسه و مقابله کرده است. (26)

به هر رو، ابن تومرت، بینش و برداشت مرابطون از اسلام را که در مغرب (مراکش) مطرح کرده بودند، دریافته بود. مسافرت و سیاحت وی به اندلس فرصت لازم و کافی برای آشنا شدن از نزدیک به آرا و عقاید ((مالکی))ها را برایش فراهم کرد. حقوق دانان ((مالکی)) ادراک و آرای مذهبی را که در آن فروع، و انسان انگاری خدا را اساس قرار داده بودند، به ویژه در شهرها به صورتی فراگیر به اجرا در آورده بودند. (27) از آن زمان به بعد اصل و جوهر توحید، یعنی یگانگی و وحدانیت خدا، استخوان بندی اصلی اعتقاد و باور اسلامی او را تشکیل داد که رکن اصلی نظریه او شد، و بعد به گسترش نظریه خود پرداخت.

تا آن زمان کسانی که سعی در زدودن نظریه ((انسان انگاری خدا (تجسیم))) داشتند، تاویل یعنی تفسیر سمبلیک (نمادین) را ترجیح داده، ولی چندان موفق و موثر واقع نشده بودند. (28) در حالی که ابن تومرت ((توحید)) را به عنوان شاخص و برهانی برای تصوف و وسیله ای جهت زدودن ((تجسیم)) قرار داد که بسیار موثر افتاد.

تا این جا درباره این که ابن تومرت در اندلس و شرق از مکتب های فکری مختلف و دانشمندان در ارتباط با اندیشه های اسلامی چه چیزهایی فرا گرفت، به اختصار سخن رفت که در این مورد تا حدی از مقاله ها و کتاب هایی که در ارتباط با این دوره نگاشته شده، بهره گرفته شد، و تا حدی به آن چه که بعدا ابن تومرت کلیاتی از اندیشه هایش را بر پا به آن ها شکل داد، اشاره شد.

ابن تومرت از صفت ((مهدی)) که از صفت امام معصوم شیعیان اخذ کرد، در دوره ای که در ((مغرب)) اقامت کرد، در اولویت برنامه هایش بهره گرفت. از این رو، از پیوندهای وی با اندیشه های شیعی گری سخن نرفته است. فعالیت وی برای ادامه و انتظام نوع و شیوه زندگی همانند حضرت محمد(ص) مصادف با دوره ای است که وی مجددا در ((مغرب)) بود که درباره این مسائل به تفصیل در زیر سخن خواهد رفت.

((ابن تومرت)) هنگامی که در سال های 1118 - 1119م تصمیم به بازگشت به مغرب گرفت، می اندیشید که از مسائل دینی و اخلاقی موجود در آن منطقه، ناراحتی و عذابی جدی خواهد داشت. از این رو، همان گونه که از فعالیت های پیشین وی مشخص می شود، در بازگشت به مغرب، هویت و شخصیت اصلاحگری اخلاقی یافت و تمامی فعالیت هایش را تا جایی که امکان پذیر بود، صرف بهبود خلل و فساد اخلاقی نمود.

از این مسائل می توان پی برد که ابن تومرت در مفهوم امروزین، پیش از آن که يك انقلابی سیاسی باشد، سعی داشت يك اصلاحگر راستین گردد. همان گونه که ((کورنل)) گفته است:

این شاگرد خشن و روستایی دیروز به محض این که به میهن خود بازگشت، با اراده ای که داشت، تبدیل به يك معلم گردید. (29)

یا به گفته ((ابن خلکان))، ابن تومرت کسی بود که عصا و خورجین را از خود دور نکرد. فردی بس دیندار بود که حیاتی منزوی داشت. وی در عین حال بسیار پردل، شجاع و سخور بود و نسبت به کسانی که دین را قبول نداشتند، به صورت بسیار خشن درمآمد. (30)

((ابن تومرت)) در راه بازگشت به ((مغرب)) شیشه های شراب موجود در کشتی را شکسته، برای مردم به موعظه پرداخت و به عنوان کسی ظهور کرد که با سخنان خود سعی می کند افرادی را که در به راه آمدن و ارشاد شدن تعلل می کردند، قانع کند. (31) در اثنای سفر، برای موعظه سرنشینان کشتی به حدی پافشاری کرد که او را برای تنبیه و

مجازات به دریا انداختند، و بعد از نیم روز که در آب ماند و غرق نشد، نجاتش دادند. (32) واضح بود که بین رفتار افراطی وی با اندیشه های اعضای هیأتی که برگزیده بود، و مفهوم اعتقادی شخص ابن تومرت، با مفهوم اعتقادی جامعه که او را سرور خود نموده بودند، تفاوتی اساسی و جدی وجود داشت که کاملاً چشمگیر بود.

به احتمال بسیار ابن تومرت ناگزیر از این گزینش بود که آیا همانند غزالی و یا اکثر علمای دینی در برج عاجی بماند و یا این که مخاطبانش مستقیماً مردم باشند؟ (33) رفتار وی نشان می دهد که طریق نخست را برگزید.

اکثر پژوهشگرانی که به بررسی آن دوره پرداخته اند، بر این عقیده اند که ((ابن تومرت)) بعد از آن، نه به عنوان سیاحی که از ((مغرب)) حرکت کرده، بلکه همانند مأمور احتساب (محتسب) بازارهای شهر، به گشت پرداخته، نیکی ها را تشویق و بدبها را ممنوع کرده، نظیر محافظ و محتسبی به نظر می رسید. نظریه و تئوری وی یعنی ((امر به معروف و نهی از منکر)) که بعداً شالوده نهضت موحدین گردید، کاملاً از رفتار و عملکرد وی مشخص بود. ((امر به معروف و نهی از منکر)) معنی و مفهوم و نشانی از اخلاق نیک در هر حیطة برای انسان بود. در واقع این مسئله در طول تاریخ اسلام، توضیح و تعریف ظلم و ستم، و مشروعیتی برای مقابله با آن است که اندیشه و واقعیتی می باشد که به طور مدام در قرآن کریم بدان اشاره شده است.

از میان شما کسانی که شما را به نیکی فرا می خوانند و از بدبها نهی می کنند، ظهور می کنند که این ها رستگارانند. و بعد از آن که برایشان به آشکار دلایلی آورده می شود، از کسانی نباشید که به جدایی و ناسازگاری کشیده می شوند، زیرا عذابی بزرگ در انتظار آنان است. (34)

ابن تومرت پس از ورود به ((مهدیه)) ابتدا به ایراد موعظه هایی درباره حرام بودن شرب مسکرات، استماع موسیقی و عمل زنا که در جامعه شایع بود و سبب فساد می گردید، پرداخت. در این زمان ((مغرب)) توسط مرابطین و تعداد زیادی از امیرنشین های کوچک و بزرگ و دودمان هایی چند اداره می گردید. در شرق ((مغرب)) نیز دودمان های ریز و درشتی از اعراب و بربرها حاکمیت داشتند، و مغرب میانی تحت اداره ((حمادی))ها بود. (35)

ابن تومرت از این سوی تا آن سوی منطقه متعلق به ((حمادی))ها همانند یک اصلاحگر اخلاقی به سیاحت خود ادامه داد. ابن تومرت در فاصله سال های 1121 - 1117م در ((بجایه)) پایتخت ((حمادی))ها اقامت کرد و در آن جا همواره علیه گمراهی ها و بی اعتقادیها هشدار داده، دانسته های خود را درباره ارکان دین به مردم آموخت. با این همه بعد از زمانی نه چندان زیاد، مجازات هایی که ابن تومرت برای گمراهان در نظر گرفت، سبب واکنش فرمانروایان حمادی گردید. (36)

زمانی که از وی خواسته شد شهر را ترك گوید، علاقه مندانش ترکش نکردند و با فریاد و شعار ((المومن تمار و الکافر خمار))، (37) وارد مرکز تجاری پایتخت شده، شیشه های شراب را شکسته، به اماکنی که الکل می فروختند، حمله برده، بلوا و آشوبی برپا کردند. (38)

در این مسئله پیوستن ((البیزق)) به جنبش ابن تومرت، نقطه عطفی در تشکل جامعه ای که بینش و آرای اسلامی ابن تومرت را پذیرفته بود، به حساب آمد، زیرا پس از این حادثه، ابن تومرت و همراهانش در روستای ((ملاله)) مستقر شدند. در این روستا انتشار نظریات وی آغاز گردید.

((لاتورنو)) به این نتیجه رسیده است که ابن تومرت خود را در مناطقی دور از شهرها نظیر ((ملاله)) حبس کرد، به ویژه چون این روستا، منطقه ای چندان استراتژیک نبود. از این رو، وی در این هنگام در نظر نداشت به فعالیت های سیاسی علیه مرابطین پردازد. در حالی که وینسنت کورنل با پیوستن البیزق، به این نتیجه رسیده است که دوره اقامت ابن تومرت در ((ملاله)) (1124 - 1121م)، دوره ای بود که وی مرا حل و فرآیند سازماندهی سیاسی نهضت خود را آغاز کرد.

به نظر چارلز آندره جولین - که در این مورد از تاریخ نگاران صاحب نظر است - در این دوره ابن تومرت به یاری دوستانش، نظریاتش را گسترش داده، و وظایف و تکالیف نمایندگان خود را مشخص و توجیه نمود. (39)

به طور کلی دوره و مرحله اقامت در ((ملاله)) تنها نه به آن خاطر که ابن تومرت در این منطقه افراد بسیاری را به خود وابسته نموده و عقاید اسلامی خود را به گونه ای موثر شناساند، مهم بود، بلکه به این خاطر که در ((ملاله)) با یکی از مهم ترین شخصیت های جنبش خود که ((خلیفه)) و موسس امپراتوری موحدین بود، یعنی ((عبدالمومن بن علی)) آشنا شد. این آشنایی در تاریخ موحدین نقطه عطفی به شمار می رود. این دیدار و آشنایی تاریخی بعداً در کتابی که توسط البیزق در ((تینم لمل)) به قلم کشیده شد، به عنوان يك معجزه تلقی شد. این امر در کتاب هایی که درباره تاریخ موحدین تا به امروز نوشته شده، به همان صورت تکرار شده است. (40) این مسئله از طرف صاحب نظران از زوایایی بسیار، قابلیت اثبات نداشته، محتویات این کتاب غیر قابل اعتماد تلقی شده و در طول تاریخ جهان اسلام، به ویژه در دوره های عباسی و فاطمی، بیش تر به عنوان بهترین نمونه از رمان های تاریخی پذیرفته شده است. (41) این شیوه نگارش که به طور کلی در تاریخ اسلام ویژگی مشترک تاریخ نگاران درباری است، نوشته هایی است داستان گونه که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت موسس يك امپراتوری و استمرار آن به قلم کشیده شده است. موسس و یا موسسان امپراتوری مورد بحث ادعا و افتخار داشته اند که روشی نظیر حضرت محمد(ص) و اصحاب او داشته اند. در نمونه های افراطی بسیاری نیز، موسسان این امپراتوری سعی داشته اند ثابت کنند از نسل پیامبر بوده اند! تمامی پندار و او هام داستان در این چارچوب قرار دارد.

این شیوه که در غرب به عنوان ((تذکره اولیا)) یا ((تاریخ مقدسین)) شناخته شده، به ظاهر امروزه نیز در بسیاری از سرزمین های اسلامی به عنوان شیوه ای از نگارش تاریخی معمول است که شایان توجه می باشد.

((دوره ملاله)) پس از يك دوره طولانی تعلیم و تعلم در مناطق مختلف جهان اسلام، با تصمیم ابن تومرت مبنی بر بازگشت به سرزمین خود به پایان می رسد. برخی منابع نوشته اند که تصمیم وی بنا به خواسته دو نفر از بربرها انجام شد که از مناطق مرزی غرب آمده و از وی خواستند همراه آنان رفته و به نابه سامانی و ناهنجاریهای اعتقادی و دینی پایان دهد.

((ابن تومرت)) به دلیلی که روشن نشده است، همراه یارانش رو به سوی ((مغرب)) نهاد. در طول مسافرت، نظریه خود یعنی ((امر به معروف و نهی از منکر)) را در مناطقی که از آن ها عبور می کرد، توصیه و تبلیغ می کرد که به بروز آشوب و بلوای بزرگی منجر شد.

بعد از رسیدن به مراکش، وی با مشاهده زنان بی حجاب و مغازه های می فروشی (میکده ها) و خوک هایی که در کوچه و خیابان ها پرسه می زدند، دچار شگفتی گردید. (42)

عقیده و برداشت اسلامی ابن تومرت و ایدئولوژی رسمی مرابطین، نخستین بار در مراکش رویاروی یکدیگر قرار گرفت. از نظر ((ابن تومرت)) واضعان قانون مرابطین و پشتیبانان مالکی آنان که روشنفکر به حساب مآمدند، با بحث ها و مناقشه های بیهوده وقت گذرانی کرده، رفتارهایی که مناسبت و پیوندی با اخلاق اسلامی نداشت، در ورای دیوارها و حصارهای قصرها و خانه های مرابطین آشکارا جریان داشت. این افراد، نخستین و مهم ترین هدف حمله بی پایان موحدین قرار گرفتند.

عمل، حرکات و اقدامات ابن تومرت و یارانش تا زمانی که با علی بن یوسف، حکمران مرابطین به مناقشه پرداختند، چندان جدی تلقی نشد. به احتمال بسیار آن چه که به ابن تومرت دل و جرات داد و او را به این اندیشه واداشت که قدرت و نفوذ رهبری معنوی وی دست کم به اندازه قدرت گذرای وزرا و دولتمردان است، همین مسئله بود. حتی شاید همان گونه که لوتورنو گفته است، ابن تومرت در این زمان به این نتیجه رسید که افراد بسیاری در انتظار دعوت وی بوده، هرچا برود، به دنبالش خواهند آمد. (43)

نکته ای که نباید آن را نادیده گرفت، این است که در آن دوره، گروهی که به مخالفت با ایدئولوژی دگماتیک (جزمی) و تفسیرهای تحریف شده قرآن توسط مرابطین برخاستند، فقط ابن تومرت و هوادارانش نبودند، بلکه حرکتی زیر زمینی از طرف صوفیان در جریان بود که به طور کلی در قلمرو مرابطین در رویدادها و ماجراها شرکت و دخالت می کردند. صوفیان تشکیلاتی در مخالفت با مرابطین سازمان داده و به کارها و اقداماتی دست زده بودند. طرفداران ابن تومرت و صوفیان، در ((کفر بودن)) اعتقادات مرابطین هم فکر و هم عقیده

بودند. هر چند هنوز به طور کامل روشن نشده است که این دو جامعه (گروه) مورد بحث در این مرحله همبستگی پیدا کرده و از یکدیگر حمایت می کردند یا خیر، ولی این امر روشن است که بعداً یکی از فعالان سازمان زیرزمینی صوفیان، به عنوان یکی از فرماندهان سپاه موحدین برگزیده شد.

این تومرت در مراکش وارد مناظره ها و مناقشه های جدی با علمای مرابطین شد. برخی از فقها، فرمانروایان مرابطین را به مجازات ((ابن تومرت)) - که در اغلب مناقشه ها پیروز می شد - به اتهام داشتن اندیشه های مخالف آنان، قانع و راضی کرده بودند. ((ابن تومرت)) و یارانش به موقع رو به سوی جنوب شرقی و درون منطقه اطلس به راه افتادند. بعد از این فعالیت، این گروه کوچک، هویت سیاسی گرفت. یکی از بربرهای هر غه (شاخه ای از قبیله مضموده) به نام اسماعیل ایگیگ (ایقیق) (44) که رئیس یکی از طوایف بود، علاقه مندی و توجه خود را نسبت به ابن تومرت و یارانش نشان داد و مکانی را برای اسکان و اقامت آنان فراهم کرد. قبایل بربر موجود در منطقه، نیز گروه هایی غیر مسلمان گرایش و علاقه شدید خود را به این گروه تازه وارد نشان دادند.

بی تردید در این مسئله سیاست فشار مرابطین بر مردم منطقه نقش به سزایی داشت. پرداختن به این مسئله که بربرها و پیروان سایر اعتقادات چگونه علاقه خود را به ابن تومرت نشان دادند، ضرورت دارد.

در این دوره، در اراضی و مناطق مغرب غربی، سه قبیله بزرگ بربر که استخوان بندی اصلی خاندان مرابطین را تشکیل می دادند، وجود داشتند. این سه قبیله عبارت بودند از: مضموده، برغواطه و زناته که از طرف مرابطین مشمول مالیات های سنگینی بودند. دو قبیله نخست (مضموده و برغواطه) به سبب مخالفت با نظام موجود کاملاً تحت سلطه و یوغ مرابطین قرار داده شده و در مراحل بعدی به شدت تنبیه شده بودند. (45)

مرابطین تحقیر دیگر قبایل همسایه، به ویژه قبیله تیبز بر قبیله ((صنهاجه)) را از کار می کردند. این وضع تنها منحصر به ((مغرب)) (مراکش) نبود. مسلمانان اندلس که به حیات خود در اسپانیا ادامه می دادند، نیز بربرهای کوچ کرده به اندلس به عنوان انسان های فرو دست، شناخته می شدند. گذشته از آن، مسلمانانی که در تشکیل امپراتوری مرابطین نقشی به سزا داشتند، به عنوان انسان هایی ضبط (تسخیر و اسیر) شده پذیرفته گردیده و نسبت به این موقعیت، با آن ها رفتار می شد. (46)

از منابع برمیآید مرابطین نسبت به غیر مسلمانان نیز رفتاری بسیار خشن داشته اند. بروکلیمان با در نظر گرفتن سیاست هایی که علیه یهودیان برنامه ریزی شده بود، می گوید: یهودیان ((السیانه)) که ثروتمندترین اقشار اسپانیا به شمار می آمدند، فقط در مقابل پرداخت ((فدی)) از حق آزادی برگزاری مراسم دینی خود برخوردار بودند. (47)

بروکلیمان بر این عقیده است که اکثر افراد این سرزمین در این دوره ناچار به ترك آن جا شدند که پدر فیلسوف مشهور یعنی ((ابن میمون)) نیز جزو آن ها بود. این مسئله، علاوه بر یهودیان، به مسیحیان مستعرب و سایر گروه های غیر مسلمان تسری یافت. در تاریخ اسلام مهم ترین اقدام مرابطین در طول حاکمیت و اقتدار خود، کاهش تعداد مذاهب مختلف و حتی از میان برداشتن آن ها بود تا این امپراتوری ماهیتی ((مجدد)) و ((وحدت بخش)) در مغرب (مراکش) و اسپانیا (اندلس) به خود بگیرد. نتیجه این اقدام نشو و نما دو عنصر جدید - که متضاد و متناقض به چشم می خوردند - بود که در موفقیت هیات های اعزامی ابن تومرت بی تردید اهمیت زیادی دارد.

یکی از این دو چون مجبور به پرداخت مالیات های بسیار سنگین شده بود، پشتیبانی بالقوه بربرها را در مقابل هرگونه مخالفتی که با امپراتوری مرابطین صورت می گرفت، با خود داشت؛ دیگری نیز رشد وابستگی و تابعیت برای ایجاد يك نیرو و وحدت سیاسی بود که بر اثر همان اقدام مرابطین به وجود آمد. در نهایت ابن تومرت به این نتیجه رسید که بر اثر بی اعتنایی و بی علاقهگی نظام موجود به مردم، نیز تباهی و فساد اخلاق در این سرزمین ویران شده، تنها کسی که می تواند نظریه و ایدئولوژی راستین اسلام را ارائه کند، خود او است. حرکت و نهضت ابن تومرت از زمان کوچ و مهاجرت موحدین به تینمل (تینمل) و ایجاد يك جامعه همسان و هماهنگ در آن جا ماهیتی کاملاً سیاسی به خود گرفت، که تا آن زمان

فقط به صورت مبارزه ای معمولی در کوچه و بازار با مشتکی انسان صورت می گرفت. وقتی رهبران و روسای بربر از شهرت ابن تومرت و تصمیم جدی او در مقابله و مبارزه با مرابطن آگاهی یافتند، او را مورد احترام و استقبال قرار داده، ابن تومرت با به دست آوردن تمایل و دل قبيله مضموده و با استقرار در منطقه استراتژیک بسیار مناسب، به دو پیروزی و برتری مهم دست یافت. (48)

اقبال روزافزون جامعه در مورد یکی کردن مفهوم پاکدینی با ((مهدیگری)) که مفهومی با اندیشه شیعی گری بود، به ابن تومرت جرات و جسارت زیادی بخشید. تا آن زمان قبایل زیادی او را به عنوان ((امام)) پذیرفته و پیوندی عمیق نسبت به او در خود احساس می کردند. ابن تومرت سرانجام خود را به عنوان ((امام معصوم)) اعلام کرد. هر چند ادعا شده وی پس از فوت، عناوین و صفات ((معادگرایی و معادشناس)) (49) یا از طریق وحی، صفت ((مکاشفه ای)) (مکاشفه گری) (50) را گرفته است، اما این احساس در زمان حیات به او دست داد، تا جامعه ای را که در آن زندگی می کند، از تمامی خطرهای مصون داشته، جهان را سرشار از راستی و درستی خواهد نمود.

از تمامی این ها می توان پی برد ابن تومرت گذشته از اندیشه های ((ظاهری)) و ((اشعری))، مفهوم و صفت ((مهدی)) و ((مهدیگری)) را برای مقابله با ناراستی ها و نادرستی های زمان خود به گونه ای مناسب، در کنار صفاتی که از آن سخن رفت، قرار داد. هم چنین در این مدت، این اندیشه در مخیله ((ابن تومرت)) خطور کرد که نام پیامبر (ص) را به صفات و اسامی خود اضافه کند. در نامه ای که برای مرابطن نوشت، اعلام داشت که وی از نژاد عرب و از ((قبيله قریش)) و خاندان ((هاشمی)) بوده، از طریق امام حسن (ع) و حضرت فاطمه (س)، از نسل پیامبر (ص) است و خود را به عنوان ((محمد بن عبدالله)) معرفی کرد. (51)

بعدا خود را حتی وارث پیامبر شمرده، موقعیت خود را همانند وی دانسته، هدف و ایده خود را تجدید حیات جامعه و جهان اسلام به شیوه زمان پیامبر توضیح داد. (52) ((جهاد)) که نخستین پله جوهره و اساس حرکت ها و جنبش های دینی در تاریخ اسلام بوده، در مسئله ((موحد)) نیز پایانگر راه و روش سازمان دهی و تشکل به شمار می آید. هنگامی که ((ابن تومرت)) دوستان و یارانش را به عنوان ((الموحد)) (توحیدگران) فراخواند، ((جماعت موحد)) به انگیزه حیاتش به معنی واقعی پی برد.

علاوه بر آن، نکته دیگری وجود دارد که نباید از نظر دور داشت، و آن این که قابلیت تشکل يك جماعت در راستای نظریه ابن تومرت، نه در وابستگی و پیوند يك گروه جاهل به وی، بلکه از شناخت کاملاً درست وی از انسان ها و ریشه و معیار و ارزش های آنان سرچشمه می گرفت.

هم چنین ضرورت دارد گفته شود وی بهترین و مناسب ترین موقع و زمان را برای بهره گیری از صفت ((مهدی)) برگزید. در آن دوره که صلیبیان شرق را مورد تهدید قرار داده بودند و این تهدید تا مغرب گسترش یافته بود، بر جامعه اندیشه يك ((مهدی)) حامی و پشتیبان حاکم بود. بی تردید این مسئله، کمک شایانی برای ابن تومرت بود که بتواند در اندک زمانی گروه های بسیاری را به سوی نظریه و اهداف خود جلب کند.

علاوه بر این، یکی از مهم ترین عوامل موثر در موفقیت ابن تومرت، استفاده از زبان بربرها هنگام انتقال نظریه هایش به جماعات و گروه ها بود. تعلیم هر کلمه از قرآن کریم به اصحابش به شیوه دادن اسمی از آن به آنان، برای حفظ و از برکردن قرآن به گونه ای سودمند و قابل استفاده، روش و عملی بود که مورد تعریف و تمجید معاصرانش قرار گرفت.

گذشته از آن، صدور دستور اقامه نماز جمعه، نیز موعظه به زبان بربرها از جانب وی، برخی از مورخان را به چنین تعبیر و برداشتی سوق داد که نهضت موحدین ((دین را ملی کرد)) یا به مفهوم گسترده تر این مسئله آغازی برای ((ناسیونالیسم)) بربرها گردید. (53)

در سایه حافظان قرآن که افرادی تعلیم دیده بودند و وظیفه تبلیغ را عهده دار شدند، بر هواداران ابن تومرت افزوده شد. سازماندهی جامعه ای که به شیوه ((هیرارشی)) (سلسله مراتب) از طرف اصحاب دهگانه وی اداره می شد، از يك سو، اسکان و یکجانشینی انبوه مردم به گونه ای نظام مند را آسان نمود، از دیگر سو، جهاد علیه مرابطن

را به صورتی موثر جامعه عمل پوشاند. (54)
 بدین ترتیب در اندک زمانی فشار و تهاجم‌هایی موثر علیه مرابطین امکان پذیر شد. الموحدون (توحید گرایان) یا به گونه ای که بعداً اسپانیایی‌ها از آن به ((المحدث)) یاد کردند، پس از مرگ ((مهدی)) (ابن تومرت) که به سبب تعقیب کنندگانش دو سال مخفی نگه داشته شد، به حیات خود در منطقه اطلس به برکت عایدات شان ناشی از مالیات‌ها و نیز غنیمت‌هایی که در جنگ‌های خود علیه مرابطین به چنگ مآوردند، ادامه داده، همانند دولتی کاملاً سازماندهی شده نمود یافتند.

ابن تومرت نتوانست موفقیت حرکت و نهضت خود را به طور کامل به چشم ببیند، اما عبدالمومن بن علی، خلیفه و جانشینش که ابن تومرت انتخاب و منصوبش کرده بود، رهبری قابل و شایسته بود. وی با دنبال کردن راه و اندیشه ابن تومرت توانست گستره حاکمیت ((الموحدین)) را تا شبه جزیره ایبری بکشاند. نتیجه این که، این دولت در راستای اندیشه و آرا و عقاید دینی ابن تومرت (مهدی معصوم) تشکیل و تأسیس شد و امپراتوری و حکومتی بود که در دو قاره گسترش یافت. جی. اف. هاپکینز، اهمیت نهضت موحد در تاریخ بربرها و مغرب را در جملات خود به خوبی بیان کرده است:

از نظر جغرافیایی بعد از استیلای رومیان در سرزمین بربرها برای نخستین بار تحت حاکمیت موحدین در این سرزمین، یک وحدت سیاسی به وجود آمد. نظام تأسیس شده، نشان از نقطه اوج قدرت بربر دارد. سرزمین و اراضی بربرها، در تاریخ برای نخستین و آخرین بار با قدرت و نیروی بربرها ساخته شد و توسط حاکمیت بربرها، به شیوه ((تمامیت ارضی سرزمین بربرها)) اداره گردید. (55)

حاصل سخن

تمامی حیات ابن تومرت از مهدیه تا تینمل (تینملل) در تاریخ اسلام قرون میانه، الگو یا نمونه ای برای شکل یک شخصیت دینی و در عین حال اصلاحگرا است. برای به دست آوردن پاسخ در خصوص عملکردهای وی علاوه بر مواجهه شدن با دشواریهای زیاد، به مقدار زیاد ((چرا))ها و ((چونی))ها وجود دارد. گذشته از آن، همان گونه که در آغاز اشاره شد، هدف اصلی این بررسی، توجیه و روشن کردن صفحات و مواردی از زندگی او است که با عملکردهایش به سوی اهداف سیاسی کشانده شد.

در این پیوند و وابستگی، پرسش‌هایی اساسی نظیر: اگر ابن تومرت و یارانش از جانب بربرهای ((مضموده)) مورد قبول و استقبال قرار نمی گرفتند، چه مسئله ای پیش می‌آمد؟ چرا ابن تومرت توسط فرمانروایان مرابطین به موقع و به گونه ای اساسی مجازات نشد؟ اهمیت خود را از دست می‌دهد. علاوه بر این، باید اعتراف کرد منابع در دسترس نیز مانع از آن است که بتوان به نکات و نتایج ژرف تری رسید.

به عنوان نتیجه، هدف این مقاله، بررسی مسئله تشکل جامعه توحیدی (توحیدگرایان) است که ابن تومرت ادعا کرده بود در راه رسیدن به آن حتی مبارزه و جنگ خواهد کرد، نیز بررسی نکاتی از خطوط زندگی وی که در خلق هویت و شخصیت او موثر بود و رسیدن وی به نقطه اوج در امپراتوری وسیعی که از افریقای شمالی تا شبه جزیره ایبری گسترش یافت، مشخص نمود.

در آغاز سخن، هنگام بررسی تشکل مسئله موحد (توحیدگرا) اشاره شد که ابن تومرت ابتدا نه به عنوان فعال سیاسی، یا نه به عنوان مسئله نگران کننده ای مثل آن، بلکه به عنوان یک ((اصلاحگر اخلاق)) ظهور کرد. گرایش‌های توحیدگرایانه وی، در اندک زمانی، ضمن آن که افرادی را از وی دور کرد، عده ای را اطراف وی گرد آورد. انتشار نظریه ابن تومرت و کسانی که جامعه آرمانی او را شکل دادند، موجب شد کسانی به دومین گروه از طرفداران او پیوستند.

تشکل جماعت کوچکی که در راستای جوهره فکری او در ((ملاله)) زندگی می کردند، سبب شد گروه و جماعتی که در آغاز بر این باور بودند که وی فردی منحرّف از راه اسلام راستین است، وی را به عنوان امام (رهبری) که عدالت را به ارمغان خواهد آورد، پذیرا باشند. این تومرت اندرزاها و توصیه های سخت و شدیدی درباره تفسیر اسلام به مردم نمود، و روز به روز، نظریات خود را بیش تر توسعه داد. در این دوره هنوز ضرورتی برای رویارویی و مبارزه مستقیم با مرابطین وجود نداشت. او و یارانش تنها هنگام کوچ و مهاجرت از ((ملاله)) به قلمرو مرابطین در غرب، با تعبیر و تفسیرهای مرابطین درباره اسلام و معیار و ارزش های اجتماعی روبه رو شدند که راهی به سوی فساد و تباهی گشوده و بحران های معنوی و اجتماعی به وجود آورده بود. بعد از این مرحله برای انتظام بخشیدن به اوضاع، قرآن و سنت و اجماع را اساس قرار داد. هدف و آرمان وی و دنباله روها و پیروان او ایجاد مجدد راه و روش اسلام راستین و عاری از آلائش بود.

این آرمان در طول تاریخ اسلام برای رهبران نهضت های بنیادین دینی، زمینه ای مشروع جهت مقابله با بینش های رقیب ایجاد کرده است؛ یعنی فقط نهضت اسلامی ویژه ای متکی بر آن چه این تومرت ارائه کرده بود، نبود. تفسیر دینی این تومرت را به استثنای ((توحیدگرایی)) نمی توان با دیگر تفسیرها و برداشت های دینی نظیر خوارج، اسماعیلیه، حنبلی گری و یا تفسیر دینی تشیع اثنی عشری تعریف کرد. نظریه وی میان تمامی تفسیر و تعبیرهای اسلامی شناخته شده، تکمیل کننده ترین و برگزیده ترین آن ها است. اما در عین حال، بدان معنا نیست که نظریه های وی هیچ اندیشه جدید دیگری را در خود نمی پذیرفت.

این تومرت همه این اندیشه ها را يك جا جمع کرد و به آن شکل داد، به گونه ای که حتی بربرها حاضر بودند به خاطر آن مبارزه کنند و بجنگند، همان گونه که ((فون گرون بام)) گفته است، نظریه وی اشاره و نمونه ای کاملاً طبیعی برای ایجاد و خلق نهضت ملی می باشد. به این دلیل می توان بر این عقیده بود که سر اندیشه و گسترش آن که به این تومرت شخصیتی بس مهم داد، سبب گردید وی از عنوان و صفت ((مهدی)) کاملاً به موقع استفاده کرده، گروهی سیاسی را همانند حضرت محمد(ص) به دور خود گرد آورد.

با توجه به اوضاع زمان وی، می توان به حق بر این باور بود که علت موفقیت، پیروزی و گسترش اندیشه های او در زمانی اندک، رفتار مردمی او و وابستگی و پیوند مردم به او، به خاطر اندیشه های توحید گرای او بود که نقش مهمی را در موفقیت وی ایفا کرد. سبب این که در سرآغاز مقاله، گفته ((هگل))، درباره او به عنوان ((انسانی بزرگ)) آورده شد، همین است.

گذشته از این، نظریه های وی نسبت به نیازهای قبایل بربر ((مصموده)) تنظیم شد. استعداد و قابلیت وی را در کسب پشتیبانی قبایل بربر در مراکش غربی نباید نادیده گرفت. اگر از این زاویه نگریسته شود، این تومرت نه تنها يك رهبر معنوی، بلکه شخصیتی بود که از طبیعت و ذات انسان هایی که با آن ها روبه رو بود، اطلاع داشت و با عادات و آداب و رسوم اجتماعی آنان آشنا، و همانند يك رهبر واقعی بربر عمل کرد. وابستگی و پیوند و موفقیت وی در ایجاد نیرویی با هویت سیاسی در اجتماع بربرها، ما را بر آن داشت توصیفی را که ((دوزی)) در مورد رهبران بربر پرداخته، باور کرده و بپذیریم. دومین اقتباس و برگزینی در آغاز این نوشته برای تصریح این نکته می باشد.

علاوه بر تمامی این ها، ارتقا و پیشرفت این تومرت، روش و تشکل موحد (توحیدگرا) از يك سو، و سقوط جریان مرابطین از دیگر سو، سرخ های مهمی را در مورد ظهور و سقوط نهضت های سیاسی در تاریخ اسلام که بر بنیاد باورهای دینی صورت گرفته، در دسترس هر پژوهشگری قرار می دهد. پژوهشی که درباره به پایان رسیدن اقتدار موحدین صورت می گیرد، در چنین چارچوبی، می تواند بسیار روشنگر و توجیه کننده باشد. چنین پژوهشی هنگام اثبات طرح اهمیت چنین گرایش هایی، در سرزمین های افریقای شمالی، به موازات توسعه سیاسی منطقه ای، بی تردید این مسئله را مطرح خواهد کرد که چگونه چنین گرایش هایی می تواند شکل و حالتی ویژه به خود بگیرد. (56)

پی نوشت ها:

- *. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 1. (Hegel, (Philosophy of Right, 1948.
 2. (Reinhard Dozy, (Histoire des Musulmans d'Espagne, 1932.
 3. Bernard Lewis, "Islamic political Movements" Middle East Review, vol. 17. no. 4. 1985.
 4. Hrair Dekmejian, Islam in Revolution: Fundementalism in The Arab world, .syracuse: syracuse University ress, 1985
 از دیگر مقاله های همین مولف در ارتباط با همان موضوع ر.ك:
 "The Anatomy of Islamic Revival": Legitimacy crisis, Ethnic Conflict and The Search".for Islamic lternatives "Midde East Journal" vol. 34. no. 1. 1980. p. 4-11
 نیز
 "Fundementalist Islam": Theories, Typologies, and Trends" Middle East Review. vol." ..no. 4. 1985. P. 8-34 .17
 از کسان دیگری که همانند این تومرت به قصد مسائل دینی حرکت کرده، به سفر پرداختند، می توان از یحیی بن یحیی اللیثی صنهاون نام برد.
 6. Rachid Bourabia.
 7. "De taut temps L' orient a exerce sur les Maghribins" pris de culture un
 8. ((علم را حتی در چین فراگیرید.))
 9. در این مورد ر.ك:
 Rager Le Tourneau, The Almohad Movement in North Africa in the Twelfth and Thirteenth Centuries, rinceton, N.J. Princeton uniuersity press, 1969. P.G
 برای مقابله ر.ك:
 Jamil M. Abu -Nasr 'A History of the Maghrib in the Islamic Period, Cambridge, Cambridge university press, 1987, P. 87
 10. Anwar G. Chejine, Muslim spain: its History and culture, The university of Minnesota press, 1974. P. 81
 11. H.T. Norris The Berbers in Arabic Literature, London and Newyork, Longman, 1982.
 12. Charles - Andre julien
 13. Charles Andre julien, History of North Africa, (Tunisia, Algeria, Moraco), Ed: Rogerle tourneau, tran: John petrie, London, Routledge and keaganpaul, 1970, P.94
 14. Carl Brocklmann, History of Islamic peopls, tran: Joel Carmichael and Moshe perlmann, New - york, G.P. Putnam's sons, 1947. P. 207
 15. Gustave von Grunebaum. Classical Islam: A History 600-1258. tran: K. Dawson, London, George Allen and unwin Ltd. 1970, P. 181
 16. در مورد اجتهاد، ر. ك:

- Joseph schacht, D.B. Mcdonald, "Idjtihad", Encyclopaedia of Islam. vol. 3. New edition, Leiden, 1971, P. 1026
- .A. Bel, "Almohades' Encyclopaedia of Islam, Leiden, 1913, P. 314 .17
- .Vincent Cornell .18
- Vincent Cornell, "understanding in the Mother of Ability, Reponsibility and .19
- .Action in the Doctrine of Ibn Tumart" Studia Islamica, vol. 66. 1987, P. 74
- نیز ر.ک:
- .Ch. Andre Julien, History of North Africa, P. 94
20. برای کسب اطلاعات مفصل درباره ((اجماع)) که بعد از قرآن و سنت, سومین رکن مهم حقوق اسلام است, ر.ک:
- D. Bernard, "Idjma", The Encyclopaedia of Islam, vol. 3. Leiden, 1971. P. 1023-1026
- Jamil Abu-Nasr, History of the Maghrib, P. 89 .21
- .Charles - Andre julien, History of north Africa, P. 94 .22
- .Vincent Cornell, "understanding in the Mother of Ability..." P. 95 .23
- .24 همان, ص 95.
- .Gostav von Grunebaum, Classical Islam, P.181 .25
- .Roger Le Tourneau, The Almohad Movement, P.G .26
- Marshall, G.S. Hodgson, The Venture of Islam, 2. vol. Chicago, The university .27
- .press, 1974, P. 169
- .A. Bel, "Almohades" The Encyclopaedia of Islam, p. 315 .28
- .Vincont cornell, Ibid, P. 77 .29
- T)res pieux. vivant en ermite n'ayant pour tout bien qu'une besace et un)" .30
- s dur envers les gens qui n'obser vauentögant, trölä sös courageux tröbaton... tr
- . "...pas la religion
- (رشید باریه, مقاله ((ابن تومرت)) برگرفته از ابن خلکان, ص 28).
- .Charles - Andre Julien, Ibid, P.94 .31
32. وینسنت کورنل, این مسئله را از کتاب المجیب فی تلخیص اخبار المغرب, اثر المراكشی, گرفته است. ر.ک:
- .Vincent cornell, Ibid. P.7
33. در مورد مقایسه و هم سنجی درباره ((غزالی)) و ((ابن تومرت)) ر.ک:
- Abdullalah Laroui, The History of Maghrib: An Interpretive Essay, tran, R. Manheim, .Princeton: Princeton university press, 1977, P. 177
34. سوره آل عمران, ترجمه یوسف علی, ص 60-61.
35. دودمان حمادی در قرن یازدهم میلادی توسط سلسله ای از بربرها تشکیل و تاسیس گردید که پیوسته با خطر بدوی رویارو بود, که سردمداران این دودمان در سال 1091م ناگزیر از انتقال پایتخت (قلعه بنی حماد) به بجایه شدند. بدین ترتیب, تمام منطقه جنوبی را به بدویان واگذار کردند. ر.ک:
- .Rager Le Tourneau, The Almohad Movement, P. 9-11
- هم چنین ر.ک:
- Le Tourneau, "North Africa in sixteenth century", The cambridge History of Islam. vol, Ed. Holt. Lambton, and Lewis, cambridge, The university of cambridge .2
- .press, P. 211-238. 219-221
36. وینسنت کورنل,, پیشین, ص 78.
37. ((ایمان آورندگان خرما می فروشند, و بی ایمانان شراب.))
38. وینسنت کورنل,, پیشین, ص 78.
39. چارلز - آندره جولین, پیشین, ص 96.
40. Rager Le Tourneau, Ibid, P. 16-18

- هم چنین ر.ك: باربیه, ابن تومرت, ص 38-40. وکورنل, پیشین و نیز,
 .Norris, The Berbers In Arab Literature, P. 162-164
 41. نوریس, پیشین, ص 162.
 .Hagiography
 43. نوریس در کتاب بربرها در ادبیات عرب, از موضوع تهاجمی و غیر اخلاقی ابن تومرت و
 یارانش در ((تلمسان)) (تلمسن) و ((فز)) و مداخله هانشان در اکثر رویدادها سخن می
 گوید. به عنوان مثال می نویسد:
 ((ابن تومرت, در تلمسان عروسی را که سوار بر اسب همراه با گروه موسیقی (ارکستر)
 روبه سوی خانه اش می رفت دید. به اتفاق یارانش به آن گروه حمله برده, آلات موسیقی
 آنان را شکسته و عروس را نیز از اسب پایین کشیدند)) ص 164. در مورد رویدادی دیگر نیز
 می نویسد که:
 ((ابن تومرت هنگام ورود به ((فز)) از یارانش خواست که به کنار رودخانه رفته, و چوبدستی
 هایی از درخت انجیر ببرند و آن ها را مخفی کرده, به دنبالش راه افتند, وی آن ها را به
 محلی (کوچه ای) به نام ((بزقاله)) که آن جا آلات موسیقی ساخته می شد برده, دستور
 داد به مغازه ها هجوم برده, تمامی آلات موسیقی را از بین ببرند, ر.ك:
 .Norris, The Berbers in Arabic Literature, P. 163, 165
 44. Le Tourneau, The Almohad Movement, P. 22-23.
 45. Igit.
 46. همان, ص 13.
 47. همان.
 48. Brockelmann, History of Islamic peopel. P. 206.
 49. Jamil Abu-Nasr, A History of the Maghrib, P. 87.
 50. چارلز - آندره جولین, تاریخ آفریقای شمالی, ص 101.
 51. Eschalotlogical.
 52. Apocalyptic.
 53. نوریس, بربرها در ادبیات عرب, ص 171.
 54. Ira Lapidus, A History of Islamic societies, cambridge: The cambridge university
 .press, 1988, P. 375
 55. Gostave von, Grunebaum, classical Islam, P. 182.
 56. J.F. Hopkins, "The Almohad Hierarchy" London university school of oriental and
 African studies Bulletin, vol. 16, no, 2, 1954, P. 93-112
 57. J.F. Hopkins, Medieval Government in Barbary until the sixth century of the
 .Hijra, London: Luzac, 1958
 58. برای يك چنین تشبیهی, ر.ك:
 Onur yildirim, "Astudy on popular Religion in the Early Modern Moraco with special
 Reference to the political Role of the saints 1500-1700" Hamdard Islamicus, vol.
 .no. April - June 1998, PP. 39-48. 21